

کرم دیده ام از وی می آید که کس که سرای شناسند همه اولیا و اولادند که شکر است  
 چنین است یا با آنکه گفتند هر یک از ایشان اندو جان بیرون نیستند با آنکه در حق من  
 غیر و سبکی می گویند یا غیر آن اگر چنانچه در صفت می کشد مگر آنچه صفت وی شده است  
 اگر چنانچه وی می آید آن صفت بودی و موضوعی با آن که شکر سرای آن وصف نکردی پس این  
 شخص نزد من اولیا است و اگر چنانچه در حق من بد می گویند وی صاحب اولاد است و کس  
 که خدای تعالی ویزا را این اطلاع داده است پس آن کس هم از اولیا و اولاد است **ابن القاسم**  
**الحقوی المصری قدس الله تعالی ستم** کیمت وی بودی بوضوح است و نام وی عمر زید  
 بنی سفد استن قبیله حلیه مرصعه رسول صلی الله علیه و سلم و پدید وی لاکا بر علیه  
 مضرب بود و فرزندان سید عالم لایقین جمله گفته است که وی گفته که در اول تجرد و مسابقت از غیر  
 اجازت می خواستند و در وارد می گویند که نزد بلی مصری بودی که شکر و بعد از شکر و زکی  
 با پیش از شکر و زکی و در وی با وی شکر و پیشرفت می آمد و در من هیچ چیز از شکر  
 فتح نمی شد تا آنکه روزی خواستند که یکی از مدارس مضرب دلم بدیدم که بر بدسه پرست  
 افتاد و وضوی سازد وضوی نه بر تزیین شکر اول دستهای خود نوشت و بعد از آن با پای  
 و بعد از آن مسجرت کرد و بعد از آن روی نوشت با خود گفت عیازین بر درین سز در یاد  
 اسلما بر بد مدسه در میان فقها وضوی سازد نه بر تزیین شکر و شکر در روزی که کیمت  
 و کفای هم بر تزیین مضرب فتح می شود یعنی که نزد دست دهد در زمین مکتب و می آید  
 بود و فضل با آنکه وقت فتح قدس است است داشتیم که اولیا و اولاد است و بعد از آن

دعوی

وضوی غیر تزیین اظهار جهل و تبلیس و استحال کیش وی داشتند و کیمت یا سید من  
 یکا و مکه یکا غیر صوم حج است و هیچ رفیق و همراه یافت نیست بدست خواشانت کرد گفت  
 اینک مکه پیش روی شکر نظریه مکه را بدیدم و تزیین کیمت و وی بک تمامه و مکه  
 از نظر من قیامت نشد تا با بنیاد آمد و لغات فتح هرگز نشد و آثار آن مترادف است  
 در کوهها و دریاها مکه سیاحت می کرد تا آنکه بواری مقیم شده که از آنجا تا مکه دو  
 شماره روز راه بود صلوة حسن را در هر شریف جماعت جاضر می شده و با من در مکه  
 و شدن سبع عظیم الخلیفه همراه می کرد چون شکر بر او در می آمد وی گفت یا سید  
 اکبر و من هرگز لا سواد نشد تا پانزده سال سر من گذاشت تا که او از آن شیخ فقها کوش  
 من آمد گفت با عمر خالی الی القاهره احضر و قالی بخیم تا می روی آمده بدیدم که کیمت  
 بروی سلامه کیمت و وی نیز بر من سلامه کیمت دینار چندین دان و کیمت بدیدم که کیمت  
 و تجرد من و آنجا لایق تابوت همراه یک دیناری بدیدم و بعد از آن موضع بر لایق و کیمت  
 که آن همان موضع است که اکنون قبر شیخ بن العاصرا است پس گفت تابوت بر لایق  
 موضع نه و منتظر می باش تا خدای تعالی حکم کند چون وی وفات کرد و بویست وی  
 عمر کرد و تابوت و برادران محمل گفته بود بهما دم دیدم که مزی از کوه فرود آمد  
 چون سرخ شنایان و ندیدم که پای او بر زمین آمده باشد و نیز با شکر خسته مزی بود که  
 در بازارهای کیمت و مردم با وی مسخر می کردند و تزیین وی سید می زدند پس گفت  
 ای عمر پیش رو تا بروی نماز کنیم پیش رخبره بدیدم که سرمان سبز و سفید میان زمین

اینها با بلیه تمامه که مکتب  
 در وقت مرا می آید شکر